

وجود خدا از هر چه آشکار تر است

شما چون کسی را ازدور بنگرید که بکار بنائی یا خیاطی و مانند اینها مشغول است پیش از آنکه قیافه و لباس و اخلاق او را بشناسید، یا مواد بنائی و جنس پارچه زیر دست او را بفهمید، اول چیزیکه متوجه میشوید زنده بودن و عقل و قدرت و اراده این شخص است، پس از آنکه بآن شخص نزدیکتر شدید و در او دقت بیشتر نمودید، قامت و چهره و اخلاق او را کم کم تشخیص میدهید، و مواد کار او را میشناسید.

در هر کار و عملیکه از روی اراده و عقل انجام می یابد یعنی کاریکه منظم و برای نتیجه است انسان زنده بودن صاحب کار و عقل و اراده و قدرت او را در مرحله اول بر میخورد، با آنکه فهمیدن حقیقت این چیزها بسیار مشکل است و هنوز دانشمندان به حقیقت آنها پی نبرده اند، ولی وجود اینها در هر موجودیکه عمل و کار او عاقلانه است از آنچه بوسیله حواس ظاهر درک میشود آشکار تر است، و آنچه در برخورد با هر شخص انسان اول متوجه میشود، دانستن اندازه قدرت و شعور او است، تمام اینها را از راه دقت در سخن و عمل و حرکت، پس از درک کردن زنده بودن او تشخیص میدهد، پس در هر کار و عمل آشکارتر از هر چیز علم و قدرت و اراده میباشد.

درسراسر جهان که بنگریم آنچه آشکارتر از هر چیزی است علم و قدرت است چون در هر موجود کوچک و بزرگ عالم، کار عاقلانه را پیش از هر چیزی انسان می یابد یعنی پیش از آنکه بفهمیم تر کیب و عناصر و مواد آن چیست و چه قدر است می فهمیم که کار و عمل منظم است، باینجهت دانشمندان خدا شناس میگویند و وجود خدا یعنی قدرت و علم و اراده حکیمانه، از هر چیزی آشکارتر است، و میگویند مخفی بودن وجود حق از زیادی ظهور اوست، چون هر چه را انسان درک می کند بمقایسه و مقابله است. مثلا هوا موجودیست که زندگی هر زنده ای بواسطه اوست ولی شناختن وجود او بواسطه کم و بیش شدن یادیدن حرکت گیاهها و خاشاک است، بیشتر مردم در وقت آرامی جو متوجه وجود هوا نیستند. صحت را از این جهت انسان درک میکند که مرض مقابل آنست، و معنای آسایش و وجود آنرا پس از ناراحتی احساس می نماید

مردمیکه بمرضی مبتلا نشده اند معنای صحت را درست نمی فهند. یکی از بزرگان میگوید: صحت تاجی است بر سر، تندرستها، که آنرا فقط مریضها میتوانند ببینند، مثال واضح تر از همه نور است، درحقیقت نور زیاد بحث شده ولی هنوز معلوم نشده که

نور چه حقیقتی است با آنکه وجود آن از هر چه آشکارتر است، زیرا نور خود ظاهر است و همه موجودات بواسطه او ظاهر میباشند، با آنکه وجود آن از همه موجودات آشکارتر است اگر تاریکی در مقابل آن نبود در وجود آن انسان تردید مینمود، اگر جهان یکسره روشن بود و آفتاب دیده نمیشد، یکی از مطالبیکه وقت و فکر انسان را جلب و مشغول مینمود ثابت کردن وجود نور بود، در این باره کتابها نوشته میشد و در اثبات و نفی آن دلایلیا انسان می آورد، و هر عقیده طرفدارانی پیدا مینمود، ولی غروب نمودن آفتاب و تاریک شدن جهان همیشه بانسان می فهماند و اعلام میکند که نور موجود است، و بیجهت بواسطه بحث در آن وقت خود را ضایع ننمائید: و از آن استفاده کنید:

شما در هر چه دقت کنید این قاعده را جاری می بینید که توجه بآن بواسطه مقایسه و مقاله است، و آنچه را توجه نداشته اید برای آنستکه آنرا با چیز دیگر نسنجیده اید و یا بمقابل آن بر نخورده اید.

میگویند اگر انسان مانند ماهی در دریا می زیست و از آب هیچ وقت بیرون نمی آید با همین عقل و شعور! در وجود آب تردید مینمود یا منکر وجود آن میشد، عموماً تشخیص خوبی ها و بدیها و خوشی ها و ناخوشی ها و زشتیها و زیبائیها از روی همین قاعده است، سیری را انسان پس از گرسنگی میفهمد، و سلامتی را پس از ناخوشی، عزت را پس از ذلت، و معنای جود و شجاعت و خوی ملایم را پس از مقایسه با بغل و جبین و درشتی، زیبائی را پس از زشتی، بستی یکجامه را بواسطه مقایسه با مچد و بزرگی جامعه های دیگر، و سوابق حالات تاریخی آن.

پس اگر مقایسه از جهان برداشته شود انسان نه چیزی را می فهمد و نه امور جهان را احساس میکند، و نه زشت و زیبا و ملایمات و لذات را درک می کند.

باینجهت در سراسر جهان و شئون انسان مقایسه و تغییر و ضد و مقابل و بلندی و پستی وجود دارد، تا عقل ها و همت ها بفعالیت درآید و معنای زندگی را انسان متوجه شود.

موجودیکه نه مقابل دارد و نه ضد و نه با چیزی توان آنرا قیاس نمود، خدای عالم است، که جمله هستی ها از او است و او هستی از خود دارد (مانند نور که همه چیز از آن روشن است ولی روشنی او از خود است) و تمام زندگیها از او است، و او بنات خود زنده است، همه قدرت و نیروها از او است و او بنات خود نیرومند است، و سراسر جهان بر تو هستی و قدرت و اراده او است، چون در تمام عالم هستی و نظم و نیرو موجود است، مقابل و ضد ندارد، تا توان او را بمقابله شناخت و چون مانند چیزی نیست پس مقایسه برای او نیست، و چون بر هر چیزی محیط است پس با او احاطه فکر نمیتوان داشت، و چون نور وجود او آسمانها و زمین را فروزان نموده چشم ضعیف عقل برخ او نمیتواند نظر کند، باین جهت در عین آنکه از هر چیزی ظاهرتر است بر عقل ها پوشیده است و انسان گاهی در

وجود او دچار شك و تردید میگردد .

فلاسفه بزرگ برای بیدار کردن عقلها است که برای وجود حق دلیل آورده اند با آنکه دلیلی روشن تر از وجود حق در همه عالم نیست .

اینجا متناسب است گفتگویی که سقراط حکیم بزرگ یونان با شاگرد خود نموده بیاوریم ، آنگاه دلیل های دیگر حکما و دانشمندان را بطور اجمال تذکر دهیم .

سقراط شاگردی داشت بنام (اریستودیم) شنیده بود که او برای خدا قربانی نمی کند ، و بوسیله دعا و نماز باو تقرب نمیجوید ، در بعضی موارد هم این کارها را مسخره میکند . سقراط روزی از او پرسید : آیا کسانی هستند که در محکم کاری و مهارت مورد تعجب تو باشند ؟

شاگرد - آری

سقراط - نامهای آنها را بگو ؟

شاگرد - من در شعرهای تاریخی شیفته اشعار (هومیر) میباشم ، در شعرهای حماسی (میلاتید) من را بطرب می آرد ، و در مرثیه سرائی (سفوکل) بسیار متأثرم مینماید ، در مجسمه سازی کارهای (پولیکلیت) چشم من را خیره میکند ، در نقاشی تابلوهای (زوکسیس) برای من بهت آور است .

سقراط - بگو بدانم از کار کدام يك بیشتر در تعجب می باشی ؟ از کار کسانی که مجسمه های بی شعور و بی حرکت میسازند ، یا کار کسانی که موجودات زنده که از ادراک و شعور بهره مند هستند ؟

شاگرد - بعضی سوگند آنچه بیشتر مورد تعجب است کار کسانی است که موجودات بهره مند از زندگی میسازند ، ولی اگر این موجودات نتیجه تصادف نباشد!؟ و در واقع حکمت و اراده آنها را ساخته باشد ؟

سقراط - اگر ساخته های مختلفی را بتو نشان دهند که منافع بعضی مخفی باشد ، و بعضی دارای منفعت های ظاهر و حکمت های باهری باشند در نظر تو کدام يك را در گمان خود نتیجه اتفاق و تصادف میدانی ، و کدام يك را نتیجه عقل و حکمت ؟

شاگرد - بدیهی است در نزد عقل ، که باید بگوئیم آنکه حکمتش در وجود آشکارتر است و منفعت واضحی در نظام عالم دارد ، کار عقل و حکمت است .

سقراط - آیا با من دقت نمیکنی ؟ آنکس که انسان را آفریده و اعضای آن را منظم قرار داده و باو عضوهائی عطا نموده که هر کدام برای منفعت مخصوصی است و فائده و اسراری در بردارد ، و اجزاء و جهازاتی همراه آن نموده که بواسطه آنها احساس میکند و شعور دارد ، و باو دو چشم داده تا محسوسات را بنگرد ، و دو گوش داده تا صوتها را بشنود ، اگر بینی برای مایه بود چگونه بوهای خوش را درک میگردیم ؟ اگر حس ذائقه

ندیداشتم چطور بزه‌های شیرین و غیر آن بهره‌مند می‌گشتیم؟ آیا نمی‌نگری در برهانه‌های تدبیر و حکمت؟ که چون چشم ضعیف است برای آن پلک و مژه قرار داده شده که وقت احتیاج باز بسته شود و تمام شب را وقت خواب بسته باشد، و مژه‌ها مانند غربال قرار داده شده تا از خاشاک و غبار محفوظ باشد، و ابروان را چون ناودان قرار داده تا عرق را که از سر سرازیر می‌شود رد کند و سایه بان چشم باشد و گوش را بیجا بیچ قرار داده تا از اصوات خسته نشود، و بجمیع حیوانات دندانهای بیشین داده برای قطع کردن غذا و دندانهای جانبی برای جویدن. دهان که باید غذا در آن وارد شود در مقابل چشمها و بینی قرار داده شده و اعضاییکه مواد کثیف را دفع میکند از منظر انسان و نزدیکی عضوهای ریسه دور قرار داده، آیا در برابر این کارها که دلالت بر حکمت و تدبیر دارد باز خود را مردود می‌بینی؟ و نمی‌دانی که آنرا بتصادف یا اتفاق نسبت دهی یا بعلم و حکمت؟!؟
دنباله گفتگوی سقراط را بشاگرد خود در گفتار بعد می‌شنوید. همه را بخدا می‌سپارم.

شب یکشنبه ۳۰ فروردین ۲۶ مطابق ۲۸ جمادی الاول (۲۲)

سقراط - درست دقت کن در میل غربی طبیع برای تکثیر نسل و محبت و عواطف مادرها برای پذیرائی و پرستاری اولاد، و عواطف و محبت برای زندگی و فرار از مرگ که در نوزادها میباشد:

سپس سقراط گفت: آیا گمان میکنی فقط تو تنها از عقل و حکمت و علم بهره‌مند می‌باشی و در همه سراسر این عالم بزرگ عقل و حکمتی نیست؟ با آنکه اگر تو در زمین پهناور بنگری و آنرا با خودت قیاس کنی متوجه میشوی که جسم تو نسبت بزمین بسیار کوچک و ناچیز است، و وطوبتی که بیکر تو از آن ترکیب یافته نسبت باین دریاهای بزرگ بحساب نمی‌آید، و عضوهاییکه بدن تو از آن ساخته شده نسبت باین توده‌های عظیم قابل نظر نیست، با همه اینها گمان میکنی تو تنها عقل و ادراک را در عالم ربوده‌ئی و آنرا بخود اختصاص داده‌ی و همه این عوالم و موجودات غیر متناهی در عظمت و عدد، با نظام بدیع خود با اتفاق بر با شده و بهره از عقل و حکمت در آن نیست؟!

شاگرد - آری بحق سوگند من منکر اینها هستم، چون سازنده این عجایب را بچشم نمی

بینم اما ضعیفان

سقراط - توفس و عقلی که مدبر بدنت میباشد با چشم نمی بینی ، پس بشنا بگفته خودت باید بتوانی بگویی همه کارهای عقل و رویه از تو صادر میشود و از روی تصادف و اتفاق است .

شاگرد - من دستگاه لاهوت را کوچک نمی بندارم و تصور میکنم شأن آن از احتیاج بعبادت من اجل باشد .

سقراط - چطور است که شأن آنرا در عنایت و لطف بخود اجل نمیدانی بنابر این باید آنرا محترم بدانی و وظیفه عبودیت را نسبت باو انجام دهی (تا آنجا که میگوید :) چگونه گمان میکنی که دستگاه خدائی عنایت بمخلوقات ندارد با آنکه متوجهی که در میان همه حیوانات انسان را بایستادن بالای دوبا تخصیص داده تا برای او نظر کردن بدور ترین نقاط و جهات مختلف آسان باشد ، و بموجودات بالای سر خود بنگرد و تأمل کند ولی بحیواناتیکه رو بزمین هستند فقط پاهائی داده که فراخور احتیاجشان مکان خود را تغییر دهند ، بانسان دستهایی عطا کرده که بواسطه آن بزرگترین اعمال را انجام میدهد ، تا بوسیله این آلات خود را از همه جنبه گان سعادت مند تر گرداند ، مینگری : که همه حیوانات زبان دارند ولی زبان انسان بواسطه حرکات گوناگون اصوات مختلف ظاهر میسازد تا خوب اندیشه های درونی خود را اظهار نماید .

تا آنجا که میگوید : خالق توانا عنایتش محدود بجسم انسان نیست بلکه روح انسان را که مقصود ذاتی او است بر کاملترین صفات ابداع نموده ، کدام يك از حیوانات چنین قدرت فکری دارند که بموجود لاهوت پی برند و بآفت دستگاه مقتدریکه این اجسام آسمانی را باین وضع و نظام شگفت پدید آورده متوجه شوند ؟ ؛ بگو بدانم کدام يك از جنبه گان عالم سوای انسان آنقدر عقلش میتواند بالا رود که با خدا بوسیله عبادت و خضوع مربوط شود ؟ کدام روح است که مانند روح انسانی باشد که بتواند باتمام عوارض ارگرسنگی و تشنگی و سرما و گرما دفاع کند و آسیبهای مرض را باتهییه دواها برطرف نماید و ضعف قوارا بانواع ورزشها جبران کند ، و همواره برای رسیدن بمقامات علمی و کشف مجهولات بکوشد ، و آنچه در مدت های طولانی شنیده و دیده و دانسته با اندک تأملی بیاد آورد ؟ آیا پرواضح نیست که افراد انسان بین انواع حیوان مانند موجودات آسمانی است از جهت برتری جسمی و روحی ؟ چطور فکر میکنی ؛ مثلا اگر انسان در پیکر گاو با عقل آدمی آفریده میشد آیا میتواند آنچه از اعمال اندیشه میکند در خارج وجود دهد ؟ از طرف دیگر اگر حیواناتی مانند ما دست داشتند بدون عقل مناسب با آن ، چه بهره مندی از چنین دستی داشتند ؟ توای موجود عجیبی که هر دو نعمت بتو عطا شده و در جسم و روح تو لطف متناسبی بکار برده شده گمان میکنی لاهوت بشأن تو اعتنائی ننموده و باتو سروکاری ندارد ؟ ؛ او از دلیل هائی کسه برای قانع نمودن تو لازم است چه

فرو گذار کرده ؟

اینجا شاگرد جوابی گفت که سقراط را وادار نمود تا از راه دیگر سخن گوید گفت: بنابراین خوب بود لاهوت بمن خبر میداد که چه چیزهایی را باید بجا آرم و چه چیزهایی را می باید ترك كنم چنانكه تو ادعا میکنی كه بسوی تو خبر فرستاده .

سقراط گفت : وقتیکه آتنی ها در کارهای مهم بالا هوت استخاره و مشورت کرده و مورد خطاب واقع شدند، تو گمان میکنی با آنها مورد خطاب نبودی ؟ تو خیال میکنی وقتی خداوند مکنونات اراده خود را بسوا سطره معجزات و آیات برای یونانیان و همه جهانیان آشکار کرد در آن میان تورا فراموش کرد ؟ گمان میکنی لاهوت در اعماق فطرت انسان عقیده قدرت بر کارهای خیر و شر را قرار داده ولی باوقدرت عملی کردن این عقیده را نداده ؟ چطور تصور میکنی آیا در تمام این قرون متوالی همه مردم فریب خورده اند و تا امروز مستعثر نشده اند که فریب خورده هستند ؟ مگر نمی بینی که قدیمترین و محکمترین تأسیسات انسان و بزرگترین مملکتها و ملل همانها هستند که بدین و اعتقاد بخدا پابرجا میباشند ، و مشتمع ترین قرون از حیث معرفت و اخلاق و آسایش قرنهایی است که مردم بتقوا و اطاعت صحیح پابند بوده اند ، رفیق عزیز من : بدانکه کمال روح تو آنستکه تسلط تمام برجسمت داشته باشد و آنطور که میخواهد بدن را تدبیر و اداره کند ، همینطور حکمت محیط بعالم دارای اراده و قدرت نافذ در همه عالمست ، آیا صحیح است که چشم انداز تو تادورترین نقاط باشد ، ولی نظر خداوند بجزمله مخلوقات احاطه نداشته باشد ؟! آیا تصور میشود که روح تو در آن واحد وقایع اینجا و مصر و صقلیه را بیاندیشد ، و علم الهی بجهه موجودات در آن واحد محیط نباشد ؟

آری تو وقتیکه بدانی در میان مردم کسانی هستند که کار خوب تورا تلافی کنند باندیشه کار خوب خواهی بر آمد ، آنوقتیکه بدانی از مردم کسانی هستند که جزای خیر بتو میدهند ب فکر خدمت بتخلق خواهی بود ، وقتیکه بدانی در میان مردم صاحبان رأی و بصیرت هستند ، بامردم در مشکلات مشورت مینمائی ، همینطور آنوقت میتوانی از عهده وظایف بندگی خوب بر آئی که بدانی تاچه اندازه خداوند مکنونات خاطر تورا کشف مینماید ، آنگاه است که باید بحقیقت و عظمت صفات خداوند بزرگ ، شنوا و بینا، که بهر چیزی محیط است و بر هر چیز تسلط تام دارد معتقد شوی ؟!

تا اینجا قسمت مهم گفتگوی سقراط با اریستودیم تمام شد ، شما شنوندگان محترم اگر خوب دقت نموده باشید متوجه شدید که چون اریستودیم در اثر تبلیغات سوفسطائیه و مادیین دچار شك و تحیر شده بود و عبادت نمیکرد و تقرب بخدا نمی جست بلکه مردمی را که باین کارها مشغول بودند مسخره مینمود ، سقراط مسانند پیغمبری با منطق ساده و محکم او را نجات داد ، از اول میل او را بدست آورد که بچه چیزهایی شیفته

است، معلوم شد بجهت‌ها و تابلوهای نقاشی و شعر علاقه دارد، پس از آن از او پرسید که در میان اینها چه قسم آن بیشتر دلالت بر عقل و دقت شعور دارد، شاگرد اقرار کرد که هر اثریکه دقت صنع و لطافت در آن بیشتر باشد بر عقل و دقت شعور بهتر دلالت می‌نماید، و همچنین هر کدام که منفعت در آن ظاهرتر باشد، و علاوه بر اینها حرکت و عقل در آن باشد دلالتش بر عقل و ادراک سازنده هویدا تر است، در اینجا سقراط او را ملزم کرد باین قرار که هیچ مصنوعی از موجودات این عالم از انسان دقیق‌تر نیست و لطافت‌هاییکه در پیکر انسان بکار برده شده شرح داد پس از آن غرائز و میول انسان و نتایج آنرا بیان کرد پس از آن گفت که دلالت اینها بر عقل و شعور از هر مصنوعی بیشتر است، بعد گفت این چه غرور است؟! تو که نسبت باین عالم بزرگ، موجود ناچیزی می‌باشی، خود را صاحب عقل و شعور میدانی، ولی جهان بزرگ را از عقل عاری می‌پنداری؟! اینجا شاگرد عذر خود را این قرارداد که من صاحبان مصنوعات بشری را می‌بینم ولی صاحب این موجودات را با چشم نمی‌بینم، سقراط گفت: اگر هر چه را نبینی دلیل بر تصادف است پس چون عقل و شعور خود را نمی‌بینی باید کارهای خودت را هم از روی تصادف و اتفاق بدانی، اینجا شاگرد چاره جز اقرار نداشت ولی عذرش این شد که خداوند بزرگ نظری بعبادت من ناچیز ندارد، سقراط گفت: بهمانقدر که بساختمان دقیق تو نظر دارد ببنده‌گی توهم متوجه است، بعد از آن سقراط شرحی درباره دقت و لطافت ساختمان جسم و قوای باطنی و ظاهری انسان بیان کرد، در اینجا شاگرد شبهه دیگری پیش آورد که چرا وظائف من را خدا بخودم گوشزد نمیکند، سقراط جواب گفت که از چند راه خدا باتوسخن میگوید یکی آنکه خداوند بوسیله الهام و نمایاندن راه‌های خیر در پیش آمده‌های مهم، اشخاص و ملل را بتخیر و شر متوجه مینماید، توهم جزء عموم مردم می‌باشی، دیگر از راه معجزات و آیات که در خلقت است، سوم از راه فطرت انسان است که مترجم مقاصد خداوند میباشد و راه خیر و شر و سعادت و شقاوت را نشان میدهد، و برهانه‌های تاریخی هم این میل فطری را که بخداپرستی و تقوا و کارهای نیک متوجه است ثابت میکند، آیامسکن است در تمام این قرون گذشته انسان فریب خورده باشد و همیشه در اشتباه بوده و خواهد بود؟! شواهد تاریخی مترجم دیگر پروردگار و زبان رسای حق است که میگوید: همیشه بهترین ملل و قوی‌ترین اجتماعات در سایه تقوا و خداپرستی بوجود آمده و هر وقت توجه باین وظائف کم شده بنیان اجتماع سست گردیده.

اینست نمونه از منطق سقراط حکیم یونان که در دوهزار و پانصد سال پیش القاء شده، چون منطق حق است تغییر روزگار آنرا کهنه نکرده و امروز مانند فکر نو و روش تازه شما آنرا می‌شنوید و از آن بهره‌مند میشوید.

همه در بنه‌ای حق باشید.